مجله ادب عربی، سال ۳ ، شمارهٔ۳، زمستان ۱۳۹۰

بررسی و تحلیل عنصر پیرنگ در رمان«الطریق الطویل» اثر نجیب‌الکیلانی

دکتر زهرا افضلی[۱]

استادیار دانشگاه بوعلی سینا

مهری خیری‌زاده

کارشناس ارشد زبان و ادبیات عربی دانشگاه بوعلی‌سینا

(از ص۵۵ تا ص۸۲)

تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۸۹/۰۹/۲۳، پذیرش۱۳۹۰/۰۸/۱۵

چکیده:

در عصر حاضر ادبیات داستانی بلحاظ طرح مهمترین و ریشه‌ای‌ترین مسائل مربوط به انسان و نیز میزان تأثیرگذاری و جلب خواننده اعتبار فوق‌العاده‌ای را بدست آورده است؛ همین امر موجب اقبال و اهتمام جدی ناقدان و صاحبنظران جهت نقد و تحلیل اجزا و عناصر تشکیل‌دهندهٔ آن از زوایای مختلف شده است. داستان معاصر براساس معیارهای علمی و قواعد معینی به نگارش درآمده و دارای اجزا و عناصر گوناگونی است. عنصر پیرنگ یا طرح یکی از مهمترین عناصر داستان بشمار میرود. درحقیقت این عنصر بمنزله چارچوب و اسکلت داستان است که شش عنصر گره‌افکنی، کشمکش، هول و ولا، بحران، نقطهٔ اوج و گره‌گشایی را در بر می‌گیرد. نقد عنصر مذکور جهت پرده برداشتن ازلایه‌های ساختار کلی داستان از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. در این پژوهش عنصر پیرنگ در رمان *الطریق الطویل* اثر نجیب الکیلانی نویسندهٔ برجسته معاصر مصری مورد نقد و بررسی قرار گرفته است. نویسنده در رمان یادشده با بکارگیری تعدادی حادثه که بین آنها رابطهٔ علی معلولی برقرار است به طراحی این عنصر پرداخته و با ایجاد دو موقعیت دشوار هریک از اجزای شش‌گانه آن را در جایگاه خود قرار داده و به رمان هماهنگی و انسجام خاصی بخشیده است و بر همین اساس استنتاج می‌شود که رمان *الطریق الطویل* به دلیل تبحر و مهارت نویسنده در طراحی عنصر پیرنگ از اعتبار هنری و ارزش فنی بالایی برخوردار است.

واژه‌های کلیدی: رمان، پیرنگ، نجیب‌الکیلانی، الطریق‌الطویل.

۱. پست الکترونیکی نویسندهٔ مسؤول:Zahra_asha@yahoo.com

Archive of SID

www.SID.ir

مقدمه

داستان مجموعه‌ای از حوادث مرتبط با شخصیتهای انسانی است که نویسنده آن را روایت میکند. هر داستان مطلوبی بعنوان یک کل هماهنگ از اجزا و عناصر گوناگونی تشکیل شده که مهمترین آنها عبارت است از: پیرنگ، شخصیت، سبک، زاویهٔ دید، گفتگو، صحنه، موضوع و درونمایه. این اجزا و عناصر با یکدیگر مرتبط بوده و تک‌تک آنها برای هدف اصلی داستان ضروری است. براساس دیدگاه صاحبنظران داستان انواع مختلفی دارد که موارد ذیل از آن جمله است: ۱. رمانس؛ ۲. داستان کوتاه؛ ۳. داستان بسیارکوتاه؛ (داستانک)؛ ٤. داستان بلند(رمان کوتاه)؛ ٥. رمان.

داستان از دیرباز مورد توجه بشر بوده و همزمان با تغییر و تحولات ادبی اشکال مختلفی به خود گرفته است. در روزگاران گذشته بیشتر جنبه سرگرمی داشته؛ اما در دنیای معاصر دارای جایگاه ویژه و اهمیت فراوانی است، از این جهت که براساس قواعد و معیارهای علمی معینی به نگارش درآمده و هدف خاصی را دنبال میکند، افزون بر اینکه بیانگر حقایق، وقایع و رخدادهای موجود در جامعه میباشد. پیشرفت و پیچیدگی دنیای معاصر باعث شده که نویسندگان آرا و افکار انتقادی خود را بطرز ماهرانه‌ای در قالب داستان بیان کنند، پس از این جهت بررسی و تحلیل عناصر داستان روزبه‌روز اهمیت بیشتری پیدا می‌کند تا محققان و ناقدان عقاید و افکار داستان‌نویسان را به خوانندگان ارائه دهند.

مقالهٔ حاضر، پژوهشی است که به تحلیل عنصر پیرنگ، یکی از عناصر هنری داستان، در رمان *الطریق الطویل* میپردازد. این رمان یکی از برجسته‌ترین رمانهای نویسندهٔ اسلامی معاصر مصری، «نجیب الکیلانی» است.[1] رمان مذکور اولین رمانی است که نجیب آن را در زندان به رشتهٔ تحریر درآورد. دلیل نگارش این داستان شرکت در مسابقه رمان‌نویسی بود که ازسوی وزارت آموزش و پرورش ترتیب داده شده بود. (نادی المدینة المنورة الادبی، دراسات فی الادب الاسلامی،۱۹۵۵، ج۱، ص ٥٤) در آن هنگام شرکت زندانیان در مسابقات با نام اصلی ممنوع بود، بنابراین آن را با نام مستعار به همراه نامه‌ای که اسم حقیقی خود را در آن عنوان کرده بود فرستاد و برندهٔ جایزهٔ وزارت

Archive of SID

www.SID.ir

آموزش و پرورش شد.جمال عبدالناصر در سال ۱۹۵۷ دستور خروج او را برای دریافت جایزه صادر کرد و این امر سبب شد که او را با عنوان «الادیب الذی خرج من المعتقل لیتسلم جائزة علی مستوی الجمهوریة» بخوانند. این رمان سپس از سوی وزارت آموزش وپرورش به عنوان کتاب درسی یکی از پایه‌های دبیرستان برگزیده شد (همان، ص٥٤).

رمان *الطریق الطویل* که مشتمل بر بیست و سه فصل و سیصد و هجده صفحه است، دارای سبکی ساده و فصیح می‌باشد و متن آن با آیاتی از قرآن کریم و سخنان حکیمانه، ضرب‌المثلهای رایج و آرایه‌های ادبی در زبان عربی زینت یافته است. نویسنده در نگارش آن از هر دو زاویهٔ دید(درونی و بیرونی) استفاده کرده و در بکارگیری عنصر گفتگو از هر دو روش (گفتگوی شخص با خود و گفتگوی شخص با دیگری) بهره جسته است. از آنجا که این رمان، رمانی واقعگراست، اغلب صحنه‌های ترسیم‌شده در آن تصویر روشنی از مکانهایی است که نویسنده از نزدیک آنها را مشاهده کرده و شخصیتهای آن شخصیتهای مأنوسی است که نویسنده با آنها زیسته است و بنابه‌عقیدهٔ برخی از ناقدان این رمان زندگی‌نامهٔ نجیب است با توجه به اینکه مناظری از روستای محل زندگی‌اش در دوران کودکی و نیز برخی از اشخاصی را که با آنها زندگی کرده در رمان به تصویر کشیده است (الزهرانی، ص٣).

در رمان *الطریق الطویل* حدود چهارده شخصیت اصلی و فرعی وجود دارد که مهمترین آنها عبارتند از: سلیمان، سعید، (دوست سلیمان)، عبدالدائم (پدر سلیمان)، فرید(عموی سلیمان)، شیخ حافظ شیحا (پدر سعید)، خضره (مادر سعید)، بسیمه (خواهر سعید)، و مرسی ابوعفر (کدخدای روستا).

حسن‌بن مرسی ابوعفر، مادربزرگ سلیمان، خواهر شیخ حافظ، محمود (برادر سلیمان)، لیلی(خواهر سلیمان)، روحیه (پیرزنی که در تیمارستان بستری شده بود و از احوال بسیمه باخبر شد) از دیگر شخصیتهای داستان هستند که نسبت به موارد فوق نقش کمتری در داستان ایفا می‌کنند. لازم به ذکر است که مادر و مادربزرگ سلیمان و خواهر شیخ حافظ در داستان از سوی نویسنده نامگذاری نشده‌اند. سلیمان قهرمان داستان است

Archive of SID

www.SID.ir

به گونه‌ای که خواننده از فصل اول تا انتهای داستان او را می‌بیند و مسائل او را دنبال می‌کند. بقیهٔ شخصیت‌ها نیز از جهت ایفای نقش بعد از او قرار می‌گیرند.

نجیب در این رمان اوضاع اجتماعی، اقتصادی، و سیاسی مصر را همزمان با شروع جنگ جهانی دوم تا زمان رهایی مصر از یوغ استعمار پیر انگلیس به تصویر کشیده است. در این برهه مصر بدلیل پیامدهای جنگ و سلطهٔ استعمار انگلیس دچار نابسامانی شده بود. وجود رهبران بی‌کفایت و دست‌نشانده مشکلات را دوچندان کرده بود. فقر، ظلم و ستم، ربا خواری، بی‌عدالتی، و ... مردم را به ستوه آورده بود. اوضاع و احوال معیشتی خانوادهٔ سلیمان و سعید (دو شخصیت داستان) بازتابی از این آشفتگی و هرج‌ومرج است. سلیمان دانش‌آموز سال سوم ابتدایی است. مادربزرگ سلیمان و عمویش فرید نیز با آنها زندگی می‌کنند. فرید در پی ناکامیاش در تحصیل به اعتیاد روی می‌آورد. او به علت نداشتن کار و هزینهٔ بالای مواد مخدر مجبور میشود زمینهای ارث پدریش را درمعرض فروش بگذارد. از آنجا که فروش زمین به بیگانه ننگ و عار بزرگی شمرده میشود برادرش عبدالدائم (پدر سلیمان) علی‌رغم فقر و تنگدستی به ابوعفر رباخوار متوسل شده و برای خرید زمینها از او پول قرض میگیرد. بدلیل عدم توانایی عبدالدائم در بازپرداخت قرض، مشاجره و درگیری شدیدی بین او و ابوعفر رخ میدهد که در نهایت عبدالدائم مجبور میشود بخش عمده‌ای از اموال خود را بفروشد.

بخش دیگری از داستان بیانگر مسائل و مشکلات خانوادهٔ سعید است. سعید دوست سلیمان و همکلاسی اوست. درآمد خانوادهٔ سعید همانند خانوادهٔ سلیمان اندک است. شیخ حافظ پدر سعید دکان خرده‌فروشی دارد. سواد ناچیز او باعث شده به امور سیاسی علاقه نشان دهد و دائماً با دوستانش بحث و مذاکرهٔ سیاسی کند. آنها جنگ و استعمار انگلیس را عامل همهٔ بدبختیها در کشور میدانند. خانوادهٔ شیخ حافظ نیز یکی از قربانیان استعمار و جنگ است. شیخ حافظ به علت فقر مجبور میشود دخترش بسیمه را به عنوان خدمتکار به اسکندریه بفرستد؛ اما به علت جنگ، اربابش او را تنها رها کرده و فرار میکند، بدین ترتیب حوالهٔ ماهیانه که تنها رابط بسیمه وخانواده‌اش بود قطع میشود. شیخ حافظ برای اطلاع از بسیمه به اسکندریه میرود؛ اما او را پیدا نمیکند و

Archive of SID

www.SID.ir

بدون بسیمه برمی‌گردد. در پی این ماجرا بحران خانواده شیخ حافظ را فرامی‌گیرد. شیخ حافظ گوشه‌نشین شده و امور دکان را به همسر و پسرش میسپارد. پس از مدتی منزل را در روستا میفروشد وعازم شهر «القرشیه» میشود. بیخبری از بسیمه همچنان ادامه دارد تا اینکه خانواده شیخ حافظ بعد از شش سال از طریق زنی به نام روحیه از وضعیت بسیمه باخبر میشوند.

وی که به دلیل هتک حرمت از سوی اربابش و گریختن او دچار جنون شده، راهی تیمارستان میشود. شیخ حافظ پس از اطلاع از جریان به تیمارستان رفته و بسیمه را به القرشیه منتقل میکند. درنهایت بسیمه که بر اثر مشکل پیش‌آمده آرام و قراری ندارد زیر ریل قطار خودکشی می‌کند.

وضعیت خانواده سلیمان و سعید نمونهٔ بارزی از انواع مصائب و مشکلاتی است که گریبانگیر جامعهٔ مصر در زمان سلطه استعمار است. این مسائل باعث بوجود آمدن رگه‌هایی از انقلاب میشود که ابتدا بشکل اعتصاب و تظاهرات و سپس بشکل کودتا ظاهر میشود. مردم از پیر و جوان، دانش‌آموز و دانشجو، زن ومرد، و... وارد صحنه میشوند. دولت دست‌نشانده با حکومت خداحافظی میکند. انگلیس نیز با از دست دادن عامل اجرایی خود مصر را ترک میگوید و این کشور پس از هفتاد و چهار سال از چنگال استعمار رهایی مییابد.

مطالب بالا گزیده‌ای از داستان است. درادامه ابتدا به تعریف عنصر پیرنگ و بیان اجزای آن از دیدگاه صاحبنظران پرداخته، سپس اجزای این عنصر در داستان مذکور مورد بررسی قرار میگیرد.

طرح یا پیرنگ

مبحث طرح یکی از مباحث پیچیده و اساسی در داستان است. طرح مجموعه‌ای از رویدادهای بدقت طراحی‌شده و به‌هم‌پیوسته است که در کشاکش نیروهای مخالف به اوج و سپس به نتیجهٔ نهایی میرسد (ایرانی، ۱۳۸۰: ص۴۲۰). به گفتهٔ برخی دیگر از صاحبنظران، طرح در واقع اسکلت و چهارچوب داستان است و بطورکلی شرح خلاصه

Archive of SID

www.SID.ir

و موجز حوادثی است که برای اشخاص رخ میدهد، یا به عبارت دیگر، حلقهٔ بهم‌پیوستهٔ وقایعی است که نویسنده برمیگزیند و با مساعدت آن خواننده را به جایی که می‌خواهد می‌رساند (یونسی، ١٣٤١ش: ص٣٣).

با مقایسهٔ دو تعریف فوق میتوان دریافت که وجه‌اشتراک آنها عبارت است از مجموعهٔ حوادث و رویدادهای به‌هم‌پیوسته و سلسله‌وار که با نظم خاصی و برای رسیدن به نتیجهٔ خاصی اسکلت داستان را به وجود می‌آورند. برخی نویسندگان در تعریف طرح رابطهٔ علی و معلولی را مطرح میکنند چنانکه لارنس پراین از این موضوع سخن به میان آورده و میگوید: «طرح در داستان ترکیبی از رشتهٔ حوادث یا رویدادهای علی و معلولی است» (پراین، ١٣٦٦: ص٢٦).

محمد یوسف نجم نیز از طرح به «*حبکة القصة*» تعبیر نموده و معتقد است که: «*حبکة* القصة هی سلسلة الحوادث التی تجری فیها مرتبطة عادة برابطة سببیة» (نجم، ١٩٧٩: ص٦٢)

از نظرات فوق چنین برداشت میشود که حوادث داستان بوسیله رابطهٔ علی و معلولی مانند زنجیره‌ای به‌هم‌پیوسته‌اند و به عبارت دیگر هر حادثه‌ای که در داستان رخ میدهد معلول حادثهٔ قبل و علت برای حادثهٔ بعد از آن میباشد. طرح رمان *الطریق الطویل* نیز از این دسته است. با یک نگاه کلی به چهارچوب داستان مشخص میشود که استعمار انگلیس و جنگ جهانی دوم علت‌العلل همهٔ حوادث است. سیطرهٔ استعمار موجب روی کار آمدن رهبران بیکفایت و دست‌نشانده و بدنبال آن نابسامانی اوضاع سیاسی و اجتماعی، اقتصادی، از قبیل فقر، ظلم، ستم، و ... گردیده است. این عوامل باعث به ستوه آمدن مردم و در نتیجه مخالفت با دستگاه حاکمه و استعمار شده که بشکل تظاهرات، اعتصاب و کودتا نمایان میشود و سرانجام این مخالفت به اوج رسیده و موجب برکناری حکومت دست‌نشانده و اخراج استعمار و رهایی از چنگال آن می‌گردد. عنصر پیرنگ بعنوان یکی از عناصر اساسی در داستان متشکل از شش عنصر به ترتیب ذیل است:

١.گره‌افکنی؛ ٢. کشمکش؛ ٣. هول و ولا؛ ٤. بحران؛ ٥. نقطهٔ اوج؛ ٦. گره‌گشایی.

Archive of SID

www.SID.ir

پس از شرح و توضیح هر یک از عناصر مذکور به بررسی وتحلیل آنها در داستان می‌پردازیم.

گره‌افکنی

گره‌افکنی به هم انداختن حوادث و اموری است که پیرنگ داستان و نمایشنامه را گسترش میدهد؛ به عبارت دیگر وضعیت و موقعیت دشواری است که بعضی اوقات بطور ناگهانی ظاهر میشود و برنامه‌ها، راه و روشها و نگرشهایی را که وجود دارد، تغییر میدهد (میرصادقی، میمنت، ۱۳۷۷: ص۲۳۰). به تعبیر دیگر، گره‌افکنی ایجاد وضعیت و موقعیت دشواری است که در آن کارها به هم گره میخورد و موجب گسترش درگیری نیروهای متقابل میگردد (میرصادقی، ۱۳۸۲: ص ۲۹۵)؛ این عمل بدین صورت است که نویسنده در آغاز طرح، گرهی در داستان ایجاد میکند و به اصطلاح حالت بغرنجی بوجود می‌آورد تا در نتیجهٔ آن درگیری شخصیتها پدید آید (زودرنج،۱۳۸۰: ص ۱۷).

در رمان *الطریق الطویل* دو گره وجود دارد: یک گره مربوط به فرید عموی سلیمان و دیگری مربوط به بسیمه دختر شیخ حافظ است که بترتیب شرح هریک می‌آید. فرید در پی ناکامی و اوضاع نابسامان جامعه به مواد مخدر اعتیاد پیدا میکند. هزینهٔ بالای مواد مخدر او را وادار به قرض کردن پول از برادرش عبدالدائم مینماید. عبدالدائم که درآمد چندانی ندارد قادر به مساعدت فرید نمی‌باشد. بنابراین فرید تصمیم میگیرد قسمتی از زمینهایش را بفروشد. این درحالی است که فروش زمین به بیگانه در روستا ننگ و عار بزرگی شمرده میشود. از طرف دیگر عبدالدائم نیز بعلّت بیپولی توان خرید زمینها را ندارد و فرید ناچار است با فروش زمینها مالی بدست آورد. در این جاست که گره داستان ایجاد میشود:

«لم یکن مع **عمي** نقود لینفق علی التدخین و الأفیون فکان یلجأ إلی **أبي** لیقترض منه، **أبي** کان محدود الطاقة، فقیر الموارد فعمد **عمي** آخر الامر إلی بیع بضعة قراریط من أرضه و إرتبک **والدي** أشد الارتباک. فالعار کل العار **في** أن ینزل غریب، بل إن الموت أهون من ذلک عند **أبي**. فماذا یقول أهل القریة حینما یشطر حقلنا إلی شطرین، لقد وقع

Archive of SID

www.SID.ir

أبي فی حیرة قاتلة، فعمي «فرید» یرید مالاً و أبي لیس معه جنیه واحد وعمي لابد أن یحصل علی المال.» (الکیلاني، الطریق الطویل، ۱۹۸۵:ص ۵۷)

رکود تجارت وخرید و فروش و گرانی یکی دیگر از پیامدهای جنگ و استعمار است که زندگی شیخ حافظ شیحا را دگرگون میسازد و او را دچار فقر و تنگدستی میکند؛ همین امر باعث ایجاد گره میشود. سلیمان گره مذکور را اینگونه توصیف میکند: «لم أکن في حاجة لأن تخبرني أمي بأن حالة الشیخ حافظ شیحا تنحدر من سيء إلی أسوأ وانّه یحصل علی لقمة العیش و کأنّه ینحتها من الصخر الصلد. لهذا أمعن في التفکیر، لکن ماذا یعمل؟ لم یعد حاله خافیا علی أحد، إن ملابس الأسرة الممزقة لتفضح عن حاله وسهوم سعید و وجومه ینمان عما یختفي وراء جدران بیتهم من مأساة بطلها الغلاء و ضیق الید» (همان ،صص٤٧-٤٦).

کشمکش

کشمکش در اصطلاح مقابلهٔ دو نیرو و یا دو شخصیت است که بنیاد حوادث را میریزد. (میرصادقی،۱۳۸۰: ص ٧٤). کشمکش به دراماتیک شدن حادثه در داستان کمک میکند و بدان گرما و سرزندگی می‌بخشد (جواهر،۱۳۷۲: ص۲۹). به عقیدهٔ پراین، کشمکش بر اساس نیروهایی که با یکدیگر به منازعه برخاسته‌اند به سه دستهٔ ذیل تقسیم می‌شود. الف. انسان بر ضد انسان؛ ب. انسان بر ضد طبیعت؛ ج. انسان بر ضد خودش (پراین، ١٣٦٦: ص۲۸)؛ به عبارت دیگر کشمکش گاهی خارجی است، یعنی در خارج از شخصیت و در محیط جریان دارد، گاهی نیز داخلی است، یعنی در اعماق شخصیت صورت میگیرد (جواهر،۱۳۷۲: ص۲۹). بنابر نظرات مذکور می‌توان به این نتیجه رسید که عنصر کشمکش باعث پویایی و تحرک داستان میشود بویژه اینکه اگر هر سه نوع کشمکش در آن با هم بکار گرفته شوند، در این صورت تحرک داستان دو چندان خواهد شد. بنابر تعریف و تقسیم‌بندی یادشده، کشمکش در دو گره داستان بررسی میشود.

Archive of SID

www.SID.ir

فرید درپی اجرای تصمیم خود قطعه‌ای از زمینهایش را درمعرض فروش قرار میدهد. عبدالدائم برای صیانت از کرامت خانواده و جامهٔ عمل پوشاندن به آداب و سنت جهت حفظ زمین و عدم فروش آن به بیگانه به مرسی ابوعفر متوسل شده و از او پول با بهره قرض میگیرد: «**عمّي** لابد أن يحصل على المال لذلک عول على عرض بعض الارض للبيع وقرّر **أبـي** شراء الارض حفظا لكرامة الأسرة و وفاء لتقاليدها **للمحافظة** على كل شبر من أرضنا وإمتدت يد **أبي** إلى الناس **كي** تقترض منهم المال بالربا الفاحش وكان مرسى أبوعفر أسرع هولاء جميعاً لمد **أبـي** بما يشاء من مال» (الكيلاني، الطريق الطويل، ۱۹۸۵: صص۵۸-۵۷). کشمکش این گره در این مرحله شروع میشود؛ بدین ترتیب که «ابوعفر» برای پس گرفتن پول خود به عبدالدائم مراجعه میکند. عبدالدائم بعلت رکود تجارت پنبه و نداشتن پول قادر به پرداخت قرض نیست؛ از طرف دیگر یک ماه تا موعد مقرر بین آنها باقی مانده است. درنهایت ابوعفر به عبدالدائم پیشنهاد میکند که گاوش را بفروشد که این مسئله باعث ناراحتی عبدالدائم میشود.

با این تفاسیر درگیریها و کشمکشها بین آن دو پیش می‌آید.

«كان **مرسي** كالحنظل الشديد المرارة و كان **أبي** مرغماً على تجرعه ...

سلامات يا عبدالدايم .

فردّ **أبي في** إيجاز: الله يسلمک.

– الدفع واجب يا زين الرجال .

– أبداً ... **باقي** شهر.

– حرام عليک يا عبدالدائم ... والله والله مال ناس ولا **يخصني** فيه مليم.

– **لاداعي** لمثل هذا الكلام ... سواء أكان مالک أو مال الناس فأنا لاأماطل أحدا وسأردّه لک بالمليم الواحد، فالقطن مازال متكدساً كما ترى و الحرب شلت حركة التجارة و الانجليز خربوا بيوتنا.

Archive of SID

www.SID.ir

– على كل حال يا عبدالدائم ... إذا لم تستطع بيع القطن فأعتقد أن بيع الجاموسة قد يساعدک كثيراً.

فضغط أبي على أسنانه كمن يحاول أن يوقف تياراً عارماً من الغضب وقال:

أشكرک على نصيحتک ... لكن لي أن أتصرف كيف أشاء و خصوصاً أن بيننا وبين الميعاد شهراً كاملاً كما قلت لک ..

– هل تضايقت مني يا عبدالدايم ...؟؟ أنا لا أقصد إيلامک و الله العظيم...» (همان، صص ٦٢-٦٠).

با توجه به مطالب بالا روشن میشود که کشمکش در این گره از نوع انسان بـر ضـد انسان است و دو نوع دیگر کشمکش در آن ذکر نشده است.گفته شد کـه شـیخ حـافظ بدلیل اوضاع نابسامان اقتصادی چنان دچار فقر و تنگدسـتی میشـود کـه بدسـت آوردن لقمهٔ نان برای او مانند کندن صخرهٔ سخت است، بنابراین برای رفع این مشکل تصـمیم میگیرد دخترش بسیمه را بعنوان خدمتکار به اسکندریه بفرستد: «لقد قرّر الشـیخ حـافظ أن يرسل إبنته بسيمة لتشتغل كخادمة في الاسكندرية عند أحد أثريا الحرب (همان، ص ٤٧).

در پی رفتن بسیمه، کشمکش این گره شروع میشود. یک کشمکش بین سعید برادر بسیمه و پسر ابوعفر (حسن بن مرسی ابوعفر) و دیگری بین خضره مادر بسیمه و شیخ حافظ صورت میگیرد. علت کشمکش بین سعید و پسر ابوعفر توهین او به سعید به علت خدمتکاری بسیمه است. این کشمکش از زبان سلیمان نقل میشود:

«كنا عائدين من المدرسه فقلت لسعيد :

– ما بک يا سعيد؟ أراک سريع الغضب، شديد الثورة هذه الايام؟

– إنّ طبعي هكذا..

– لكن لم تكن بهذه الصورة العنيفة!

– فعلا أنا تعبان ... متضايق ... لم أعد أحتمل كلمة من أحد.

– ولم كل هذا؟

– حسن بن أبوعفر قال لی بعض الكلام الفارغ هذا الاسبوع.

Archive of SID

www.SID.ir

– ماذا قال بالحرف الواحد؟؟

– كلام لا يقال ولايصح أن أنطق به ..

– ألهذا الحد يا سعيد؟

– نعم لقد طعنني في الصميم ... قال لی ما هذه النفحة الكذابة ... أنت أختک خدامة ...!!! (همان صص،۷۴-۷۲)

کشمکش خضره و شیخ حافظ نیز بعلت قطع شدن حوالة ماهیانه‌ای است که تنها رابط بین بسیمه و والدینش میباشد. این کشمکش نیز از زبان سلیمان نقل میشود:

«– قلت لأمي و نحن نتحدث أثناء الطعام عن الشيخ حافظ و عراكه مع زوجته:

– ألم يات خبر عن بسيمة؟

– الحوالة الشهرية هي التی كانت الصلة الوحيدة بينها وبين أبيها، لكنها إنقطعت هذا الشهر لا يعلمه أحد، وهذا هو السبب في الخلاف الذي وقع أمس بين حافظ و زوجته» (همان،ص ۱۰۸).

کشمکش در این گره نیز از نوع انسان برضد انسان است.

هول و ولا

هول و ولا حالتی است که نویسنده برای وقایعی که در شرف تکوین است، در داستان خود می‌آفریند و خواننده را مشتاق و کنجکاو به خواندن ادامهٔ داستان میکند و هیجان و التهاب او را بر می‌انگیزد (میرصادقی،۱۳۸۰: ص٧٦).

عنصر تعلیق را شک و انتظار و اندروا نیز گفته‌اند. اندروا بمعنی سرگشته و حیران است و در اصطلاح نمایشنامه و داستان بحالت بلاتکلیفی و انتظاری گفته میشود که خواننده نسبت به سرانجام داستان دچار آن میشود (داد، ۱۳۷۸: ص ۱۲۵). به عقیده برخی صاحبنظران اولین ویژگی که خوانندگان برای یک داستان خوب ذکر میکنند شک و انتظار است (بستانی، ١٤٠٩: صص ۳۲-۳۱) و بدون انتظار، شکست داستان قطعی است چه اگر انتظاری نباشد، رغبتی وجود نخواهد داشت (یونسی، ١٣٤١ش: ص۳۵۰) از نظرات فوق برمی‌آید که هول‌وولا، و به تعبیر دیگر انتظار، از اهمیت ویژه‌ای در داستان برخوردار است، زیرا اگر

Archive of SID

www.SID.ir

این حالت در خواننده وجود نداشته باشد، هیچ رغبتی به ادامهٔ داستان ندارد و گویی که داستان از نظر او پایان یافته است. نجیب نیز در رمان *الطریق الطویل* بشکل ماهرانه‌ای از این عنصر بهره جسته است چنان که در زیر می‌آید. هول‌وولا در گره مربوط به فرید زمانی ایجاد میشود که او به علت سبک کردن بار مخارج زندگی بر برادرش عبدالدائم و نیز یافتن کار در قاهره به وی پیشنهاد میدهد که شش قیراط (واحد اندازه‌گیری مساحت) باقیماندهٔ زمین‌هایش را بخرد و پولش را یکجا به او بپردازد. «إنّ **كرامتي** و **خُلُقي** يأبيان على أن أعيش عالة عليک عاطلا خاملا ... يجب أن أتحرک وأبحث **لي** عن عمل و أرجو أن تكمل عونک **لي** و **تشتري مني** هذه القراريط الستة و **تعطيني** ثمنها دفعة واحدة **لأني** سآخذ هذا المبلغ و أذهب **إلى** القاهرة و أبحث **لي** عن عمل» (الكيلاني، الطريق الطويل، ۱۹۸۵: ص ۷۸).

این پیشنهاد درحالی است که عبدالدائم در بدترین شرایط مالی بسر میبرد و این وضعیت روزبه‌روز وخیمتر میشود. بار قرض مرسی ابوعفر و مراجعات پی‌درپی او برای بازپس‌گیری مبالغ مقروضه نیز مسئلهٔ دیگری است که وخامت را دوچندان میکند. از طرف دیگر فرید نیز باید کاری پیدا کند و این امر با فروش بقیهٔ زمینها امکان‌پذیر است. حال با این اوصاف چه اتفاقی خواهد افتاد؟ عبدالدائم زیر بار قرض قد خم کرده، فروش زمین به بیگانه نیز عیب و ننگ است. آیا عبدالدائم دوباره مبلغ جدیدی از ابوعفر میگیرد و یا به فرید اجازه میدهد تا زمین را به دیگری بفروشد؟

وصف این حالت از زبان سلیمان بسیار شنیدنی است: «بقيت مسألة هامة من أين **يأتي أبي** بالمال اللازم لشراء الستة قراريط؟ إنّ **أبي** لم يسدد ما عليه حتى الآن، و **مرسي** مازال يوالينا بزيارته السمجة بمبرر وبلا مبرر والضنک **الذي** نعيش فيه يتضخم ويزداد يوماً بعد يوم و **أبي** قد أغرق الشيب سواد رأسه وأنهک من قواه، و**عمي** لابد له أن يبحث عن مستقبله بعد أن أصبح **في** حكم المفلس ... هل يصم **أبي** أذنه هذه المرة ويترک **عمي** ليبيع هذه القراريط **لأي** انسان، ولا **داعي** لهذا التمسک الشديد، ولا لهذه الفقرة **التي** تقول لن ينزل أرضنا غريب» (همان، ص ۷۹).

Archive of SID

www.SID.ir

مطالب بالا بطرز شگفت‌آوری حالت هول و ولا را در خواننده بوجود می‌آورد و او را بیصبرانه به پیگیری سرنوشت فرید و طرح سؤالاتی از زبان سلیمان از قبیل: من أین یأتي ...، هل یصم أبي ...؟ مینماید. هول‌وولا درگره بسیمه با فرستادن نامه و نیامدن جواب بعد از قطع شدن حوالهٔ ماهیانه شروع میشود. نیامدن جواب نامه موجبات گریه و زاری خضره و نگرانی و دغدغهٔ شیخ حافظ را فراهم میکند؛ به همین جهت شیخ حافظ تصمیم میگیرد به اسکندریه برود و بسیمه را با خود بیاورد. این حالت در گفتگوی سلیمان و مادرش توصیف شده است:

«– ولم لا یستفسرون عنها بخطاب مستعجل؟

– أرسل أبوها خطابا لکن لم یأت بنتیجة.

– ما معنی ذلک ؟

– لا أحد یعلم ومن أجل هذا فأمها المسکینة تبکی دائما، و جعلت حیاة الشیخ حافظ نکدا في نکد.

– شيء یحیر.

– علی کل حال الشیخ حافظ یبدو أنّه مستعد للسفر بنفسه إلی الاسکندریة وفي نیته أن یحضر بسیمة إلی هنا» (همان، صص ١٠٩- ١٠٨).

شیخ حافظ بعد از رفتن به اسکندریه به سراغ خانهٔ زنی می‌رود که نگهداری بسیمه را به او سپرده است؛ در این هنگام پیرزنی او را صدا میزند. شیخ حافظ ماجرا را برای او توضیح میدهد و از او دربارهٔ همان زن و بسیمه سؤال میکند. پیرزن در جواب به او میگوید آن زن در یکی از جنگهای آلمان از بین رفته و از بسیمه هیچ خبری ندارد:

«لقد ذهب الشیخ حافظ و ما أن وصل إلی الأسکندریة حتی قصد إلی حیث تسکن المرأة التي تعهدت برعایة بسیمة وما إن قرع الباب حتی صاح به إمرأة عجوز علی بضع خطوات من المنزل.

– تعال هنا یا أستاذ ... علی من تسأل ؟

وأخبرها الشیخ حافظ علی بغیته فقالت المرأة فی دهشة.

Archive of SID

www.SID.ir

– ماتت على أبشع صورة فى أثناء إحدى الغارات الآلمانية.

فشحب وجه الشيخ حافظ و هتف قائلاً :

– وأين بسيمة ...؟ بسيمة ابنتى ...

– لا أعرفها ولا أعلم عنها شيئا» (همان، صص۱۱۷-۱۱۶).

شیخ حافظ با نگرانی آدرس را بیرون می‌آورد و باحیرت و سرگردانی شروع به جستجو از مکانی که بسیمه درآن کار میکرد، میکند. در حالیکه در میان ویرانه‌ها میگردد و بسیمه را جستجو میکند.

«أخرج الشيخ حافظ العنوان في لهفة و إنطلق هائما على وجهه يبحث عن المكان الذي تعمل فيه بسيمة وأخذ الشيخ حافظ يقطع هذه الخرائب جيئة و ذهابا بلاغاية و هدف ... هل كان يبحث عن بسيمة وسط تلك الأنقاض؟» (همان، صص۱۱۹-۱۱۷).

شیخ حافظ پس از چند روز، عصبانی و پریشان خاطر، و بدون بسیمه به روستا برمیگردد و معلوم نیست که چه اتفاقی برای او افتاده است.

«و بعد أيام عاد الشيخ حافظ من الاسكندرية.

لم تكن بسيمة معه.وكان جبينه مقطباً ساخطاً و نظراته تائهة زائغة.

هل ماتت بسيمة؟ هل رفضت الحضور مع أبيها ؟» (همان، ص۱۱۵).

در عبارات بالا ملاحظه میشود که چگونه نجیب با گم شدن بسیمه هول‌وولا را در خواننده ایجاد کرده است. عباراتی مانند: لاأحد يعلم، شيء يحير...، لاأعلم عنها شيئا، هل ماتت بسيمة؟، هل رفضت الحضور مع أبيها؟ هول‌وولا را دو چندان میکند و به تعبیر دیگر، نجیب بطرز ماهرانه‌ای خواننده را در حالتی از حیرت، بیقراری و انتظار قرار میدهد بگونه‌ای که بیصبرانه خواهان پیگیری داستان است.

بحران

بحران در اصطلاح ادب لحظه‌ای در داستان یا نمایشنامه را گویند که کشمکش به اوج میرسد و منجر به تصمیم‌گیری میشود (داد، ۱۳۷۸: ص٤٦) و به عبارت دیگر بحران

Archive of SID

www.SID.ir

داستان لحظه یا دوره‌ای از زمان است که ظرف آن تغییر قطعی داستان بوقوع می‌پیوندد (یونسی، ١٣٤١ش: ص٣٤٨). بحران داستان را غافلگیری نیز نامیده‌اند و غافلگیری عبارت است از: مواجه ساختن خواننده با وضعیت یا رخدادی ناگهانی و غیرقابل پیش‌بینی. این عنصر گاهی به صورتی ترسیم میشود که هر چند ماتوقع رخ دادن آن را داریم؛ اما با نوعی از تعجب و شگفتی همراه است. گاهی نیز به صورتی ترسیم میشود که کاملاً ناگهانی و غیرقابل انتظار است. (بستانی،١٤٠٩:ص١٧١؛ یونسی،١٣٤١ش: ص٣٤٩).

بحران در نتیجهٔ افزایش و شدت یافتن درگیریها و کشمکشها بوجود می‌آید؛ بنابراین با توجه به میزان شدت کشمکش در روند عملی داستان ممکن است بحرانهای متعددی رخ دهد که هر یک در فرارسیدن نقطهٔ اوج کمک کنند؛ اما قاعدهٔ کلی ترتیب قرار گرفتن بحرانها در داستان باید بگونه‌ای باشد که شدت آنها افزایش یابد؛ به این معنی که شدت بحران دوم بیش از بحران اول و بحران سوم بیش از بحران دوم و تا آخر... باشد؛ همچنین نویسنده نباید هیچ یک از بحرانها را آنچنان بر جسته سازد که از قدرت اوج واقعی داستان بکاهد (یونسی،١٣٤١ش: ص٣٥٤).

در دو گره داستان نیز بحران به اشکال مختلف نمایان و مشهود است، چنانکه ذکر آن می‌آید. پس از پیشنهاد فرید به عبدالدائم جهت خرید آخرین قطعه از زمینها و عدم توانایی مالی او و نیز مشکل فروش زمین به بیگانه، عبدالدائم در گرداب مشکلات غوطه‌ور میشود. در این اوضاع نابسامان ابوعفر برای بازپس‌گیری قرض به سراغش می‌آید درحالیکه دو ماه از وعدهٔ آن گذشته است. در این هنگام اولین مرحلهٔ بحران شروع میشود، زیرا ابوعفر، عبدالدائم را به شکایت تهدید می‌کند:

«لقد فرغ صبري يا عبدالدائم و الشهر الذي كان ميعاداً لسداد المبلغ أصبح شهرين وأنت تعلم أنه لولا العشرة و الجيرة وطول المعاملة لما ترددت فی رفع الامر للمحكمة.» (الكيلاني، الطريق الطويل، ١٩٨٥: ص٨٠). عبدالدائم از روی ناچاری سکوت کرده و مجدداً به ابوعفر پیشنهاد میکند که با پرداخت ربا مبلغ جدیدی از او قرض کند؛ همچنین به ابوعفر وعده میدهد که گاو را به او ببخشد و به این ترتیب معاملهٔ دیگری بین آن دو صورت میگیرد:

Archive of SID

www.SID.ir

«كان أبي يتجرع هذا الكلام تجرعا رغم أنفه و كان صامتاً لايردّ حتى ينتهي مرسي من كلامه المكرر المحفوظ الذى لا يتغير الا قليلاً.

– وقال أبي فجأة:

– إسمع يا مرسي أنا فى حاجة ماسة إلى مبلغ جديد.

– من أين يا عبدالدائم ؟

– تصرف كيف شئت، المهم عندي هو إحضار المبلغ وسأعطيک الربح الذي تريده، مفهوم ؟

– أعطيک الجاموسة التي طلبتها مراراً وتمنيت شراءها فهل هذا يسرک؟

– لا مانع عندي.

وهكذا تمت الصفقة الجديدة على هذا الوجه» (همان، صص۸۲-۸۱).

عبدالدائم با دادن وعدهٔ ربا و بخشیدن گاو، آتش این بحران را فرو می‌نشاند، اما موضوع به این‌جا ختم نمیشود، بلکه بحران دیگری شکل میگیرد که تمام اعضای خانواده را درگیر میکند؛ عبدالدائم به وعدهٔ خود وفا کرده و گاومیش را به ابوعفر میبخشد. هنگامی که ابوعفر گاو را از خانه خارج میکند، علاوه بر عبدالدائم هریک از افراد خانواده ناراحتی خود را به شکلی بروز میدهند، گویی که یکی از اعضای خانواده را از دست داده‌اند. توصیف این بحران از زبان سلیمان بسیار شنیدنی است: «ولن أحدثک كثيراً عن أبي حينما جاء ابن مرسي عفر و أخذ الجاموسة ... كان يبدو وكأنّه فقد عزيزاً لديه، أو أنّ الجاموسة كانت أحد أفراد الاسرة ثم إختطفت إختطافا وكانت ليلى ومعها محمود يتشبثان بها أيما تشبث و يقفان بباب البيت و يمنعانها من الخروج بسذاجة وبراءة، أما جدتي فقد كانت تقول لي:

– يا سليمان يا ولدي، البهائم عندها وفاء كثير، وتعرف صاحبها ويعزّ عليها فراقه، أما رأيت جاموستنا وهي تزعق في إستغاثة وألم والدموع تنسكب من عينيها؟...

ولما رأت جدتي التأثر البادي على وجهي قالت: لاتحمل هَما ًيا بني ... المال و البهائم في إنتقال دائم تروح اليوم و تأتي غداً، لابد و أنّ ربنا سيفرجها ونشتري أخرى وأخرى،

Archive of SID

www.SID.ir

إذهب أنت و ذاكر لک درسين... أما أمي فلم تنطق بكلمة واحدة وكان في صمتها حزن بليغ وأسف عميق لأنّها آثرت أن تختزن آلامها فلاتبوح بها لأحد»(همان، صص۸۳-۸۲).

بنابر مطالب مذکور روشن میشود که کشمکش و درگیری بین عبدالدائم و ابوعفر با تهدید وی به شکایت شدت گرفته و تبدیل به بحران میشود و پس از فروش گاومیش این بحران از حد آن دو فراتر رفته و اعضای خانواده را نیز درگیر می‌کند؛ بنابراین گره مذکور دارای دو بحران است که بحران دوم شدیدتر از بحران اول است. بحران مربوط به گره بسیمه زمانی شکل میگیرد که شیخ حافظ ناامید و بدون بسیمه از اسکندریه برمیگردد و پس از برگشت او حزن و اندوه و ترس و وحشت خانواده‌اش را فرا میگیرد. شیخ حافظ اشک ماتم میریزد و خضره دیوانه‌وار و با صدای بلند فریاد میکشد. اهالی محله با شنیدن صدای گریه و فریاد به خانه شیخ حافظ روی می‌آورند:

«وساد الوجوم أسرة الشيخ حافظ و وقفوا مشدوهين محزونين و قصد الشيخ حافظ إلى حجرة داخلية و باقي أفراد الاسرة مندفعين وراءه، و الخوف و الدهشة يعقدان ألسنتهم، و جلس الشيخ و تسللت الدموع الصامتة على خده، فطار الصواب و التأني من رأس خضرة و صرخت بأعلى صوتها و إختلط النحيب بالبكاء و كان صراخ وكان إزدحام حتى إكتظت الدار بمن فيها من أهل الحارة» (همان، ص۱۱٦).

این بحران زمینهٔ بحران دیگری است که زندگی شیخ حافظ را متحول میسازد. شیخ حافظ در پی این رخداد، ادارهٔ دکان خرده‌فروشی را به همسرش خضره و پسرش سعید میسپارد و برای مدتی طولانی خانه‌نشین میشود:

«وآثر الشيخ حافظ بعد هذه الأزمة أن يلزم داره و يختفي عن أعين الناس لفترة طويلة وترک محل الخردوات لزوجه ولإبنه سعيد يديران حركته» (همان، ص۱۲۰).

این بحران همچنان ادامه دارد تا اینکه شیخ حافظ بطور غیرمنتظره تصمیم میگیرد خانه و دکانش را بفروشد و روستا را به قصد سکونت در «القرشیه» ترک کند:

«ولكننا فی أحد الايام فوجئنا بأمر غريب. دخلت أمي و قالت لأبي : الشيخ حافظ شيحا يعرض داره للبيع. فإهتم أبي بالامر المفاجیء و قال: ماذا؟ الشيخ حافظ يبيع داره...؟

Archive of SID

www.SID.ir

عجباً... فقالت أمي: ومحل الخردوات أيضاً.

– هل وجد له داراً أجمل و مكاناً آخر أنسب لتجارته؟

– كلا، لا هذا و لا ذلک.

– سيغادر القرية كلية مع أسرته.

و فغر أبي فاه من الدهشة وقال: إلى أين؟ ما هذا الذي تزعمين؟

– يقولون إنّه ذاهب الى بلدة القرشية حيث أصل أسرته و أسرة والده الضابط المطارد...

– شيء غريب... وتحول مفاجيء لم يكن يتصورها أحد ... أبعد هذه الإقامة الطويلة يتحول عن قريتنا ...؟

وهمست أمي في صوت خفيض.

– منذ أن فقد إبنته لم يحالفه التوفيق في كثير من تصرفاته» (همان، صص۱۲۱_۱۲۰)

براساس مطالب بالا دربارهٔ بحران در گره بسیمه ملاحظه میشود که این حالت در سه مرحله و به اشکال مختلف خود را نشان میدهد که هر مرحلهای از مرحلهٔ قبل شدیدتر است و شدت آخرین مرحله به حدی است که خواننده را کاملاً غافلگیر میکند. چنانکه عبارات «فوجئنا بأمر غريب»،«فإهتم أبي بالأمر المفاجيء»، «وفغر أبي فاه من الدهشه»، «شيء غريب ...»، «تحول مفاجيء» و «لم يكن يتصوره احد» نیز بر همین حالت دلالت میکند.

نقطهٔ اوج یا بزنگاه

بزنگاه در اصطلاح ادبی نقطهای است که در آن بحران به نهایت رویارویی و تعارض خود میرسد و به گرهگشایی داستان میانجامد. (میرصادقی، ۱۳۸۰: ص۷٦)؛ به تعبیر یوسف نجم، نقطهٔ اوج بلندایی است که نهایت پیچیدگی و گرهافکنی حوادث داستان است. زمانی که خواننده به این مرحله میرسد، بسیار متأثر میشود و نفسهایش تندتند میزند و اشتیاقش برای شناخت گرهگشایی دو چندان میگردد (نجم، ۱۹۷۹: ص ٤۳).

Archive of SID

www.SID.ir

نقطهٔ اوج داستان نتیجهٔ منطقی حوادث پیشین است که همچون آبی در زیرزمین جریان داشته و از نظر پنهان مانده است و جاری شدن آب بر زمین پایان ناگزیر آن است. منطق مسیر حوادث داستانی نیز ممکن است از نظر خواننده پنهان بماند، اما وقتی به نتیجهٔ نهایی آن میرسد، خواننده آن را میپذیرد. اثری ممکن است بزنگاههای متعدد داشته باشد و بزنگاهی قویتر از بقیه باشد. معمولاً بزنگاه اصلی بر بزنگاههای دیگر مقدم است (میر صادقی،۱۳۸۰: صص۷۷ _ ۷٦).

از نظرات فوق این نتیجه حاصل میشود که حوادث پیشین زمینهای برای این مرحله و این مرحله نیز زمینهای بر آخرین عنصر از عناصر پیرنگ یعنی گرهگشایی است و رسیدن به این مرحله به منزلهٔ رسیدن به قله است که نقطهای بلندتر از آن وجود ندارد جز سراشیبی و محل فرود و این سراشیبی و محل فرود همان گرهگشایی است که در مرحله بعد اتفاق میافتد. بزنگاه در گره فرید زمانی بوجود میآید که ابوعفر بدلیل تأخیر عبدالدائم در پرداخت قرضش علیه او شکایتی ترتیب میدهد. در این صورت عبدالدائم یا باید قرض را پرداخت کند و یا اینکه در معرض اقدامات قانونی قرار گیرد:

«فقد قدم **مرسي** أبوعفر شكوى ضد **والدي** لتأخير **في** سداد الديون، و كان الموقف واضحاً لاغموض فيه فإما أن يسدد **أبي** ما عليه و إما أن يعرض نفسه للاجرءات القانونية **التي** لاترحم ...» (الكيلاني، الطريق الطويل، ۱۹۸۵: ص۱۵۳).

عبدالدائم که کاملاً از هر جهت در مضیقهٔ مالی است از ابوعفر میخواهد که به او فرصت دیگری بدهد، اما ابوعفر نمیپذیرد، بنابراین مشاجرهٔ سختی بین آنها درمیگیرد و در نهایت ابوعفر به عبدالدائم پیشنهاد میکند که بخشی از زمینهایش را به او بفروشد. این جاست که بحران پیشآمده بین آندو به اوج و نهایت میرسد. تمام عضلات عبدالدائم به لرزه افتاده و تصمیم میگیرد به ابوعفرهجوم آورد وسرش را از بدنش جدا کند. ناگهان فریاد میکشد و میگوید: اگر از رسوایی نمیترسیدم به تو یاد میدادم مشورت چگونه است. ابوعفر او را به شکایت تهدید میکند و عبدالدائم نیز در پاسخ میگوید: «به جهنم ای پست و بیاصل و نسب».

«قال أبي:

Archive of SID

www.SID.ir

– أنت تعلم يا مرسى أبوعفر **أني** دفعت لک حتى الآن نصف ما **علـــي** ولـم يعـد **فـــي مقدوري** أن أدفع لک أكثر من ذلک هذا العام...

– ما ذنبي يا عبدالدائم؟ كل انسان أولى بحقه يا **صاحبي**...

– أنا لاأعارض فى ذلک ... كل ما أرجوه أن تنتظر فرصة أخرى على اساس أن أدفع لک ما تراه مناسباً من الربح.

– لا أستطيع يا عبدالدائم ... إنها أموال ناس لاأمتلک منها شيئاً ... لا **تواخذني** انّى مضطر إلى ذلک إضطراراً.

– قلت لک ألف مرة **لايهمني** أكانت أموالک أم أموال ناس ... لكن يجب أن تفهم الوضع وتقدر الظروف ... ألست انساناً؟

– سامحک الله يا عبدالدائم ... هل هذا جزاء من أعانک فى الشدة؟

– أية إعانة يا مرسى... لقد إمتصصت **دمي** وكدرت **عيشي** وأخذت من الربى ما **يوازي** ربع ما إقترضته منک ... أنت مستغل ليس لک قلب ...

هل جئت هنا للشجار أم لدفع المبلغ؟ لن نصل إلى نتيجة بهذه الطريقة يا عبدالدائم ... لن تستطيع سداد ديونک إلا إذا سلكت طريقا واحدا...

– ما هو؟

– أعندک إستعداد لأن تبيع **لي** نصف فدان من أرضک؟

و إختلجت كل عضلة فى جسد **أبي** عند سماعه لهذا الكلام و صور له شيطانه أن ينقض على **مرسي** ليفصل رأسه عن جسده و صاح:

– آه يا مرسى وقح ...! أهذه هى مشورتک؟ لولا **خوفي** من **الفضيحة** لعلمتک كيف تكون المشورة ... أشک إلى **المحكمة** ... إذهب إلى جهنم يا عديم الاصل ... يا نذل ...» (همان، صص۱۵۵ - ۱۵۳)

با توجه به عبارات فوق‌الذكر روشن ميشود كه چگونه نويسنده نقطهٔ اوج را در اين گره به تصوير كشيده طوريكه خواننده را به تكاپو وامیدارد و اشتياق او را برای گره‌گشايی دو چندان ميكند. گره بسيمه هنگامی به نقطهٔ اوج ميرسد كه سليمان نامه‌ای

Archive of SID

www.SID.ir

از سعید دریافت میکند. سلیمان پس از گشودن نامه با صحنهٔ عجیبی مواجه میشود. نامه فقط حاوی چند کلمه است که سعید در لابلای آن به سلیمان خبر داده که او و پدرش چهار روز بعد از تاریخ نامه برای تحویل گرفتن بسیمه به قاهره می‌آیند.

«- لقد وصل لک خطاب من سعید حافظ.

- وأین هو ..!

- وقدم عمي الخطاب فوجدته لایزید علی بضع کلمات موجزة: أخي سلیمان أرجو إنتظاري بعد أربعة أیام من تاریخه، لأنّي سآتي مع والدي إلی القاهرة لإستسلام بسیمة وشکرا ...» (همان، ص۲۸٦).

در این هنگام بحران بسیمه در ذهن سلیمان به نقطهٔ اوج میرسد و شگفتزده و حیران از خود میپرسد چگونه ممکن است که بسیمه پس از شش سال برگردد، چنین چیزی فقط در اسطوره‌ها و افسانه‌ها امکانپذیر است. غیرمنطقی است که او از حملات هیتلر به اسکندریه جان سالم به دربرده باشد و اگر در قید حیات باشد چه چیزی مانع پیدا شدن او در این مدت شده است. شنیدن این خبر چنان سلیمان را هیجانزده نموده که درنهایت دچار تعارض میشود و از خود میپرسد که آیا خواب دیده یا چنین چیزی حقیقت دارد.

«بسیمة؟ کیف ذلک؟ أبعد ستة أعوام أو یزید تعود بسیمة؟ إنّ هذا البعث لا یکاد إلا في الأساطیر أو الأقاصیص المفتعلة ... لقد إنتهت بسیمة الصغیرة من زمن بعید، ... یا الهی؟ انها أفلتت من غارات هتلر علی الاسکندریة. وإذا کانت علی قید الحیاة طوال هذه المدة، فما الذي حجبها عن الظهور؟ یا الهي أنا فی حلم أم أنّ ما أراه حقیقة واقعة...؟» (همان، صص۲۸۷_۲۸۶).

بر اساس مطالب بالا روشن میشود که نهایت بحران و رویارویی، و به تعبیر دیگر نقطهٔ اوج در این گره، در وجود شخصیت سلیمان هویدا شده است و نجیب چنان ماهرانه این عنصر را در رمان بکار گرفته است که شور و شوق خواننده را برای گره‌گشایی برمی‌انگیزد.

Archive of SID

www.SID.ir

گره‌گشایی

گره‌گشایی، حادثه یا حادثه‌هایی است که بدنبال بزنگاه اصلی پیرنگ پیش می‌آید و به معنی باز شدن گره‌افکنیهای پیرنگ در پایان داستان و نمایشنامه است.(میر صادقی، میمنت، ۱۳۷۷: ص۲۳۰)؛ به عبارت دیگر، گره‌گشایی نتیجهٔ گشودن رازها و معماها، برطرف شدن سوءتفاهم‌ها، و پایان انتظارهاست. در این عمل سرنوشت و عاقبت کار شخصیت یا شخصیتهای داستان مشخص میشود. (میرصادقی، ۱۳۸۲: ص۲۹۷). قواعد خاصی در این خصوص وجود ندارد جز یک قاعدهٔ کلی و آن اینکه وقتی داستان به اوج رسید باید هرچه زودتر تمام شود، زیرا هرگونه تعلل و سستی در این نقطه نتیجه‌ای جز پایمال کردن رمان در برندارد (سلیمانی، ۱۳۷٤: ص ۱۷۳).

گفته شد که بزنگاه نقطهٔ اوج داستان و مانند قلهٔ کوه است که بالاتر از آن نقطهٔ دیگری نیست؛ بنابراین نویسندهٔ داستان راهی جز فرود آمدن از این قله ندارد و این امر جز با گره‌گشایی صورت نمیپذیرد؛ ازاین‌رو تأکید شده که داستان بسرعت پایان یابد.

دو گره رمان حاضر نیز هر یک بشکلی بازمیشوند که شرح آنها در زیر خواهد آمد.

گره مربوط به فرید بدین ترتیب گشوده میشود که عبدالدائم در پی شکایت ابوعفر هیچ راهی برای پرداخت قرضهایش پیدا نمیکند؛ بنابراین مجبور میشود تمام چهارپایان خانه اعم از گاو، گوسفند، الاغ، و نیز همهٔ طیور مانند مرغ و خروس به اضافهٔ وسایل کشاورزی و محل نگهداری آنها را در معرض فروش قرار دهد. توصیف این موضوع از زبان سلیمان بسیار شنیدنی است:

«حينما عدت إلى منزلنا في القرية في آخر العام الدراسي بعد نجاحي، كان هناك في إنتظاري أشياء تؤلم النفس حقاً لقد باع أبي كل ما عنده من أبقار و نعاج حتى حمارنا لم أجده في مكانه، أما أمي فلم تبق على الطيور؛ لهذا كان البيت في صمت القبور و أدوات الزارعه من طنبور و نورج و زحافات قد إختفت بدورها. الادهى من ذلک و الامر أن البيت الاضافي _ حيث كان توجد البهايم والادوات الزراعية من قبل _ هو الاخر لم يعد في حوزتنا و لم يكن من الصعب أن أدرک مظاهر العوز و الفقر تظهر بوجهها الكالح في كل ركن من الاركان» (الكيلانی، الطريق الطويل، ۱۹۸۵: ص۱۸۷).

Archive of SID

www.SID.ir

گره بسیمه نیز با برگشت او گشوده میشود؛ از این قرار که سلیمان پس از دریافت نامهٔ سعید و وعدهٔ او برای آمدن به قاهره همراه پدرش منتظر آنها میماند؛ اما در موعد مقرر خبری از آنها نمیشود. در آن ایام امتحانات سلیمان به پایان میرسد و تصمیم میگیرد به روستا برگردد. یک روز قبل از سفر، سعید بطور غیرمنتظره نزد او میرود. سلیمان خیلی مشتاق میشود که علت نیامدن آنها را بداند، بنابراین بیصبرانه از سعید سؤال میکند و او نیز باناراحتی به سلیمان پاسخ میدهد که او و پدرش به قاهره آمدهاند و بسیمه را با خود برگرداندهاند:

«و قبل سفري بيوم واحد نزل علي سعيد حافظ بغتة ... وأحسست بميل جارف لمعرفة الامر ولم أستطع الانتظار أكثر من ذلک فقلت:

– لقد أرسلت لي خطابا تطلب مني إنتظارک أنت و والدک ...

– أجل، لكن لم أجد ما يدعو لمقابلتک تلک المرة.

– اذاً فقد أتيتم إلى القاهرة؟

– طبعاً.

و بدا التأثر و الألم على وجه سعيد، فأوجست خيفة، لكنّي تشجعت وقلت: هل وجدتم بسيمة و عادت معكم.

– نعم لكن ليتها لم تأت» (همان، صص۲۹۰– ۲۸۸)

سلیمان بدلیل اظهار ناراحتی سعید وارد جزئیات مربوط به بسیمه نمیشود؛ اما این فرصت برای او پیش میآید که به القرشیه برود. خواهر شیخ حافظ ماجرای بسیمه را بطور کامل برای او شرح داده و میگوید که برگشت بسیمه ضربهٔ سختی به آنها وارد کرده، زیرا او دچار جنون و ناراحتی روحی شده است.

«وعلمت بكل ما حدث لبسيمة حينما بلغت القرشية أخبرتني أخت الشيخ حافظ عن كل شيء قالت لي:

– آه لو تعلم حالنا حينما وصلت بسيمة إلينا.

– لقد آثر سعيد الصمت و لم يخبرني بشيء.

Archive of SID

www.SID.ir

– له العذر ... لقد صدمنا صدمة قاسية ...

–كيف؟

– كان يوما مشئوما، أقسى مما لو كنا دفنا بسيمة فی القبر وأهلنا عليها التراب ... لقد أتـی بها أبوها تحت ستار الليل ... وعندما دخلـت البيـت كانـت تصـرخ و تبكـي وتهـذي كالمحمومة ... وظلت حياتها بعد ذلک متسمة بين فترات من الذهول قد تطول وقد تقصـر، وفترات من الهياج والهذيان والبكاء» (همان، صص۲۹۲-۲۹۱).

خواهر شيخ حافظ موضوع را ادامه داده و سپس علت ديـوانگيش را بيـان ميكنـد و ميگويد اربابش به او خيانت كرده و هنگام جنگ او را تنها در پرت سـعيد رهـا كـرده و بسيمه نيز پس از فرار اربابش تصميم گرفته خودش را به دريا بيندازد؛ امـا او را نجـات داده‌اند:

«و فهمت من كلامها أيضاً أنّ سيدها حينما غادر بور سعيد إلى الاسكندرية مرة ثانية، تعمد أن يهرب منها ... و يظهر أنّ المسكينة قد هالتها الصـدمة والمـأزق المحـزن الـذي تورطت فيه، ففضلت أن تقذف بنفسها في البحر لكن أمنيتهـا لـم تتحقـق إذ سـرعان مـا أنقذوها» (همان، ص۲۹٤).

بسيمه درنهايت راهی تيمارستان قاهره ميشود و آنها بطور اتفاقی از طريق پيرزنی به نام روحيه ساكن در روستای شرشابه كه در آن تيمارستان بستری شده بود، از ماجرای بسيمه اطلاع مييابند.

«– أي طريق تقصدين ؟

– مستشفى الأمراض العقلية ...

– يا خبر أسود.

– و هناک عثرنا عليها بطريق الصدفة بعد هذه السنوات التی مرت ... و يا ليتنا ما عثرنا عليها ...

Archive of SID

www.SID.ir

– أتعرف الشيخة روحية الموجودة في بلدكم ... إنها لقد إلتقت ببسيمة هناک و عرفت حكايتها كاملة من أفواه المرضى. و لما عادت الشيخة روحيه و أخبرت الشيخ حافظ بما حدث، ذهب إلى القاهرة وأتى بها» (همان، صص ۲۹۵-۲۹٤).

نتیجه

براساس بررسی بعمل‌آمده مشخص میشود که کیلانی در طراحی عنصر پیرنگ تعدادی از حوادث را بطور منظم و سلسله‌وار، که هر یک علت برای حادثهٔ بعد و معلول برای حادثه قبل است، بکار گرفته و به داستان هماهنگی و انسجام خاصی بخشیده است. هر یک از اجزای پیرنگ براساس معیارها و قواعد داستان‌نویسی در جایگاه خود قرار گرفته‌اند. کیلانی با ایجاد یک موقعیت سخت در خانوادهٔ سلیمان (تصمیم به فروش زمین از سوی فرید، فقر و عدم توانایی مالی برادرش عبدالدائم، ننگ و عار شمرده شدن فروش زمین به بیگانه) و یک موقعیت سخت در خانوادهٔ سعید (فقر و تنگدستی و ناتوانی شیخ حافظ در تأمین مخارج زندگی) دو گره ایجاد نموده و در پی دو گره موجود با مهیا کردن زمینهٔ کشمکش بین شخصیتها ابوعفر و عبدالدائم در گره اول، سعید و حسن‌بن مرسی ابوعفر، خضره و شیخ حافظ در گره دوم به داستان پویایی و تحرک بخشیده و سپس با قرار دادن خواننده در حالت بیقراری و انتظار، با پیشنهاد جدید فرید برای فروش زمینهای باقیمانده و وخامت اوضاع مالی عبدالدائم و مراجعات پی‌درپی ابوعفر برای بازپس‌گیری مبالغ مقروضه در گره اول، با گم شدن بسیمه در گره دوم، هول‌وولا را در او برانگیخته و او را به ادامهٔ داستان مشتاق نموده و با ایجاد تغییر در خط اصلی داستان، با تهدید ابوعفر به شکایت از عبدالدائم بدلیل تأخیر در پرداخت قرض و وعدهٔ عبدالدائم در بخشیدن گاومیش به او و اظهار ناراحتی اعضای خانواده هنگام خارج شدن گاومیش از منزل در گره اول، با ناامیدی شیخ‌حافظ از یافتن بسیمه و برگشت او از اسکندریه، تبدیل شدن منزل شیخ حافظ به ماتم‌سرا، گوشه‌نشینی شیخ حافظ و محول نمودن اداره دکان خرده فروشی به همسر و پسرش و درنهایت تصمیم او برای فروش منزل در روستا و عزیمت به «القرشیه»، خواننده را

Archive of SID

www.SID.ir

غافلگیر کرده و او را با وضعیتی ناگهانی و غیرقابل پیش‌بینی مواجه ساخته و باعث ایجاد بحران در داستان شده و با رساندن بحران به نهایت رویارویی و تعارض (با شکایت ابوعفر بر ضد عبدالدائم و پدید آمدن درگیری بسیار سخت بین آن دو در گره اول، با اطلاع دادن سعید به سلیمان از طریق نامه جهت سفر به قاهره و تحویل گرفتن بسیمه و متحیر شدن سلیمان و بوجود آمدن تعارض در ذهن او در گره دوم) داستان را به نقطهٔ اوج رسانده و شور و شوق خواننده را برای گره‌گشایی برانگیخته و درنهایت با مشخص کردن سرنوشت و عاقبت شخصیتهای داستان و افشای راز آن (با اقدام عبدالدائم به فروش چهارپایان و وسایل کشاورزی جهت پرداخت قرض ابوعفر در گره اول، برگرداندن بسیمه از تیمارستان توسط شیخ حافظ در گره دوم) گره داستان را گشوده است.

بنابر آنچه گفته شد، میتوان نتیجه گرفت که رمان *الطریق الطویل* از ارزش و اعتبار فنی و هنری بالایی برخوردار است و کیلانی بطرز ماهرانه‌ای توانسته این عنصر را در داستان مذکور بکار گیرد و میزان مهارت و تبحر خود را برای خواننده آشکار سازد.

پی‌نوشت

نجیب الکیلانی از نویسندگان اسلامی معاصر مصری است که به سال ۱۹۳۱ در روستای «شرشابه» از توابع مرکز زفتی در غرب مصر متولد شد. وی با اتمام دوره ابتدایی در روستای محل سکونتش دبیرستان طنطا را برای ادامه تحصیل برگزید. در آغاز این مرحله با حزب اخوان المسلمین آشنا شد و سپس به عضویت این حزب درآمد. (الکیلانی،**لمحات من حیاتی، ۱۹۸۷، ۱/ ۱۰۹**) این حزب که زائیدهٔ مقتضیات سیاسی و اجتماعی مصر در سالهای پس از جنگ جهانی اول بود، به رهبری حسن البنا در سال ۱۹۲۸م. بنیان گرفت. مهمترین اهداف این حزب، حاکمیت تعالیم اساسی اسلام بر زندگی اجتماعی و سیاسی مصر، تحقق یگانگی عرب، و برافکندن یوغ قدرتهای اروپایی از کشورهای اسلامی بود. پس از منصوب شدن جمال عبدالناصر بعنوان رئیس‌جمهور مصر در سال ۱۹٥٤ م. حزب اخوان خط‌مشی مخالفی با او درپیش گرفت (عنایت، ۱۳٥٥: صص ۲٤۱– ۲٤۰). در پی این جریان جمال عبدالناصر حکم انحلال اخوان و دستگیری اعضای آن را صادر کرد. (کدیور، ۱۳۷۳: ص ۱۳٤) نجیب

Archive of SID

www.SID.ir

در این هنگام دانشجوی سال چهارم رشتهٔ پزشکی در دانشگاه قاهره بود که هنگام مراجعت به شرشابه در سال ۱۹۵۵ بازداشت و سپس به ده سال زندان محکوم شد..(الکیلانی،۱۹۸۷، ج۲: ص۲۰) دوران اقامتش در زندان فرصت مناسبی برای فعالیتهای ادبیش فراهم آورد. او در این مدت کتابهای زیادی مطالعه کرد و به خواندن تفسیر کامل قرآن پرداخت. همچنین اشعار فیلسوف مشهور اقبال لاهوری را که محمد عزام ترجمه کرده بود. خواند و با آرای این فیلسوف مشهور آشنا شد و قصیده أغانی الغرباء را سرود. (نادی المدینة، دراسات فی الادب الاسلامی، ج۱: صص٥٤-٥٣) علاوه براین تعدادی رمان نگاشت. نجیب در سال ۱۹۵۹ از زندان آزاد شد. (الکیلانی، جلال ، صص۱۰-۹) در سال ۱۹٦٥ جمال عبدالناصر برای بار دوم فعالیت اخوان را سرکوب کرد و اعضای آن را روانهٔ زندان ساخت. نجیب نیز از جملهٔ این افراد بود که از سال ۱۹٦٥ تا ۱۹٦۷ را در زندان گذراند. او اینبار نیز همچون گذشته فعالیتهای ادبی خود را ادامه داد و پس از یک سال و نیم آزاد گشت. پس از آزادی در سال ۱۹٦۸ مصر را بقصد کشورهای خلیج ترک کرد که این سفر بیست سال بطول انجامید. در این مرحله بود که توانست فکر و ایدهٔ داستانهای اسلامی را که از سالها پیش در ذهن او نقش بسته بود، عملی سازد. وی در این دوران داستانهای اسلامی را که بیشتر برگرفته از تاریخ اسلام بود. به رشته تحریر درآورد، همچنین با مشاهدهٔ اوضاع کشورهای مسلمان رمانهایی نگاشت که بیشتر بیانگر مسائل و مشکلات جوامع اسلامی بود (الکیلانی، رحلتی مع‌الأدب الإسلامی۱۹۸۵: صص ۳۹- ۳۱). نجیب پس از گذراندن عمری پربار در سال ۱۹۹۲ به مصر بازگشت و هرچند که فکر نگارش بیش از سی رمان اسلامی را در سر میپروراند در سال ۱۹۹۵ به دیار باقی شتافت (الکیلانی، جلال، صص ۱۰-۹). کیلانی دارای آثار مختلفی در زمینه شعر و نثر است که در اغلب آنها اوضاع سیاسی و اجتماعی مصر را در دوران معاصر بتصویر کشیده است. بخش اعظم نثر کیلانی شامل داستان کوتاه و رمان است که زمینهٔ شهرت و بلند آوازگی او را در عرصه ادب فراهم نموده است. رمانهای او که مشتمل بر هفتاد کتاب است، در زمینه‌های مختلف سیاسی، اجتماعی، و تاریخی به نگارش درآمده است.

منابع

ایرانی، ناصر، *هنر رمان*، چاپ اول، نشر آبانگاه، بی‌جا، ۱۳۸۰هـ.ش.

بستانی، محمود، *الاسلام والفن*، الطبعة الاولی، مجمع البحوث الاسلامیة، مشهد، ۱۴۰۹هـ .ق.

Archive of SID

www.SID.ir

بورنف، رولان رئال اوئله، *جهان رمان*، ترجمهٔ نازیلا خلخالی، چاپ اول، نشر مرکز، بی‌جا، ۱۳۷۸ هـ .ش.

پراین، لارنس، *تأملی دیگر درباب داستان*، ترجمهٔ محسن سلیمانی،چاپ سوم، انتشارات حوزهٔ هنری سازمان تبلیغات اسلامی، بی‌جا، ۱۳۶۶هـ .ش.

جواهر، محمد، *نگاهی به داستان معاصر عرب*، بی چا، بی نا، تهران،۱۳۷۲هـ .ش.

خفاجی، محمد عبدالمنعم، *دراسات فی‌الأدب العربی الحدیث و مدارسه*، جلد اول، چاپ اول، دارالجیل، بیروت،۱۹۹۲م.

داد، سیما، *فرهنگ اصطلاحات ادبی فارسی و اروپایی*، چاپ سوم، انتشارات مروارید، بی‌جا، ۱۳۷۸ هـ.ش.

زودرنج، صدیقه، *بررسی و تحلیل نقش و جایگاه نجیب الکیلانی در داستان‌نویسی اسلامی معاصر*، استاد راهنما: دکتر خلیل پروینی، استاد مشاور: دکتر کبری روشنفکر، تهران، ۱۳۸۰ هـ.ش.

الزهرانی عیدالدحیة، *فی محور البحث عن هویة الروایة*. www.Suhuf_net.sa/2002.jaz

سلیمانی، محسن، *فن داستان نویسی*، بی‌چا، موسسهٔ انتشارت امیرکبیر، تهران،۱۳۷۴ هـ.ش.

عنایت، حمید، *سیری در اندیشه سیاسی عرب ازحملهٔ ناپلئون به مصر تا جنگ جهانی دوم*، چاپ دوم، بی‌نا، تهران، ۱۳۵۵ هـ.ش.

کدیور، جمیله، *مصر از زاویه‌ای دیگر*، چاپ اول، انتشارات تهران،۱۳۷۳هـ.ش.

کیلانی،جلال، *حوار قبل‌الرحیل*.http://alkattan.jeeran2007

کیلانی، نجیب، *رحلتي مع الأدب الاسلامي*، الطبعة الاولی، مؤسسه الرسالة، بیروت، ۱۹۸۵م.

کیلانی، نجیب، *الطریق الطویل*، الطبعة الخامسة، بی‌نا، موسسه الرسالة، بیروت، ۱۹۸۵ م.

کیلانی، نجیب، *لمحات من حیاتي*، بی‌چا، بی‌نا، بیروت، ۱۹۸۷م.

میرصادقی، جمال، *ادبیات داستانی*، چاپ چهارم، بی‌نا، بی‌جا،۱۳۸۲ هـ.ش.

میرصادقی، جمال، *عناصر داستان*، چاپ چهارم، انتشارات سخن، بی‌جا،۱۳۸۰ هـ.ش.

میرصادقی (ذوالقدر)، میمنت، *واژه‌نامهٔ هنر داستان‌نویسی*، چاپ اول، کتاب مهناز، تهران،۱۳۷۷هـ.ش.

نادي المدينة المنورة الأدبي، *دراسات فی الأدب الاسلامی*، المجلد۵، الطبعة الاولی، بی‌نا، بی‌جا، ۱۹۵۵ م.

نجم، محمدیوسف، *فن القصه*، الطبعة السابعة، دار الثقافة، بیروت، ۱۹۷۹م.

وادي، طه، *دراسات في نقد الروایة*، الطبعة الثالثة، دارالمعارف، بی‌جا، ۱۹۹۴م.

یونسی، ابراهیم، *هنر داستان نویسی*، چاپ اول، انتشارات امیرکبیر ، تهران، ۱۳۴۱ش.

Archive of SID

www.SID.ir